

# نظریه برنامه‌ریزی و فلسفه علم

یکی از مباحث عمده و اساسی در دانش «برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای» جایگاه و شأن حقيقی نظریه در آن داشت. این موضوع با تفکیک میان «نظریه در برنامه‌ریزی» (Theory in Planning) و «نظریه برنامه‌ریزی» (Theory of Planning) در دهه‌های اخیر گسترش و تعمیق یافته است. ماریوس کامهیس (Marios Camhis) در مقدمه کتاب «نظریه برنامه‌ریزی و فلسفه» (Planning Theory and Philosophy) با پرداختن به رابطه میان فلسفه و نظریه برنامه‌ریزی به بررسی تفایل مذکور پرداخته است. سپس او با تحلیل مقایسه‌ای بین فلسفه علم و نظریه برنامه‌ریزی و با دسته‌بندی نظریه‌های برنامه‌ریزی بواسطه نظریه‌های شناخت، چارچوب کتاب خود را پایه ریزی می‌کند.

نوشتار حاضر ترجمه مقدمه کتاب مذبور با عنوان «نظریه برنامه‌ریزی و فلسفه علم» (Theory of Planning and Philosophy of Science) است که امید است با ارائه آن، ادبیات مباحث مربوط به فلسفه علم و نظریه‌های برنامه‌ریزی در ایران اشاعه و رونق بیابد.

نوشته: ماریوس کامهیس  
ترجمه: ناصرالدین غراب  
حسن شفیعی





www.noanshahn.com

در برنامه‌ریزی و نظریه برنامه‌ریزی تمایز وجود دارد؟ تأکید بر هر یک از آن‌ها چگونه صورت می‌گیرد و چگونه تبیین و توجیه می‌گردد؟ به گفته پیتر هال (Peter Hall) (برنامه‌ریزی، دستیابی، آگاهانه به هدفی است، و از طریق تنظیم اقدامات متوازن منظم صورت می‌پذیرد) (Hall, 1974, 4). سایر نظریه‌پردازان نیز تعریف مشابهی از برنامه‌ریزی ارائه داده‌اند. مطابق تعریف آنان برنامه‌ریزی عبارت است از «تنظیم روند اقدامی که می‌توان آن را برای دستیابی به هدف‌های دلخواه دنبال کرد» (Churchmann, 1968)؛ «فرایند انتخاب راهبردی، کسب توانایی پیش‌بینی آینده و انطباق با امور پیش‌بینی شده» (Friend and Jessop, 1969)؛ «فرایند پیش‌بینی انسان و اقدام بر اساس آن اندیشه» (Chadwick) (1971)؛ «فرایند تدوین مجموعه تصمیماتی برای اقدام در آینده، درجهت نیل به اهداف با ابزار مناسب» (Dror, 1973).

مشخصه تمامی تعریف‌های رایج برنامه‌ریزی این است که واژه‌هایی چون «غایات»، «اقدامات»، «اهداف»، «اندیشه» و «تصمیم» بدون مضمون و محتوا هستند. این واژه‌ها اشاره به غایت و اقدام خاصی ندارند. با وجود این ماهیتی را کسب می‌کنند که از آن برخوردار نبوده‌اند. بدین ترتیب این واژه‌ها موضوعاتی می‌گرددند که می‌توان درباره آن‌ها نظریه ساخت.

ایده برنامه‌ریزی در شکل کلی آن قدمت فراوان دارد. انسان‌ها برای رسیدن به غایات خود تلاش می‌کرده‌اند و در باب آن از قبل می‌اندیشیده‌اند. آنان راه خاصی را در پیش می‌گرفتند و از قواعد عمده‌ای برگرفته از سنت و منطبق با شرایط خاص پیروی می‌کردند. مسیری که آنها بر می‌گزینند براساس فهم‌شان از شرایط، اهداف و رابطه میان آن دو بود. منشاء ایده برنامه‌ریزی مصادف با زمانی بود که ابهام وارد اصول رفتار جامعه گردید. اصول حماسی کامل و بدون ابهام جهان او دیسه، مجال «بحث عقلانی»، توجه منظم و مستمر به شرایط و نهفته‌های آن و توجه به روش‌های ممکن اقدام و سود و زیان آن‌ها را فراهم نمی‌کند» (Finley, 1977, 114). فینلی بیان می‌دارد، نستور<sup>۱</sup> اشعار هومر (Homer's Nestor) تجربه او را همچون زمینه‌ای برای گزینش بین رویه‌های بدیل ترسیم می‌کند (Ibid, p.115).

به طور کلی اندیشه برنامه‌ریزی قدیمی است ولی در همان حال در سادگی این مفهوم ابعاد انتزاعی جدیدی وجود دارد. تفکیک برنامه‌ریزی از هر گونه پدیده یا کارکردی ویژه، جداشدن آن به عنوان عرصه‌ای برای پژوهش و توسعه نظریه‌های برنامه‌ریزی، همگی پدیده‌هایی هستند که تنها پس از جنگ جهانی دوم مطرح شده‌اند. به طور کلی مسئله مطالعه روش برنامه‌ریزی پس از سال ۱۹۴۵ در ایالات متحده، به ویژه در حوزه مدیریت، مطرح شد.

گرایش کنونی در نظریه برنامه‌ریزی (Planning Theory) حرکتی است به سمت توجه بیشتر به رویه (Procedure) تا محبتا (Substance). این گرایش خواه علامت بلوغ علم یارشته برنامه‌ریزی باشد یا شکست نظریه پردازان برنامه‌ریزی در ارائه راه حل‌هایی برای معضلات جامعه، آنان را به انتخاب راه آسان - یعنی سرو کار داشتن صرف با امور انتزاعی (Abstractions) - کشانده است. مجردات همیشه محفوظات از واقعیت هستند و معمولاً تعهدی به وجود نمی‌آورند. مجردات همچنین شبکه محکمی از توجیهات (Justifications) را هم برای خود رشته برنامه‌ریزی و هم برای آنچه که برنامه‌ریزی سعی دارد حفظ نماید، یعنی نظامی که در آن عمل می‌کند، شکل می‌دهند.

این گرایش به رویه با تمایزی که در میان برنامه‌ریزان و بهویه برنامه‌ریزان دانشگاهی، محبوبیت یافته است تشدید می‌شود: یعنی تمایز میان «نظریه برنامه‌ریزی» (Theory of Planning) و «نظریه در برنامه‌ریزی» (Theory in Planning) یا به عبارت دیگر تمایز میان «نظریه‌های مربوط به فرایند برنامه‌ریزی - نظریه‌های رویه‌ای - و نظریه‌های مربوط به پدیده‌هایی که برنامه‌ریزی بالاً سروکار دارد» (Hightower, 1969, 326). این تمایز مبتنی بر این ایده است: ...نیاز شدید به علم برنامه‌ریزی به منظور تعیین چیزی که در برنامه‌ریزی، علم است، (1). این ایده سعی دارد رابطه میان فلسفه و علم را سرمشق قرار دهد، یعنی رابطه میان «عمل علم» (Doing) و Science (Science) و اینکه چگونه علم عملی می‌گردد یا چگونه دانشمندان می‌باشد اقدام نمایند. این ایده فراموش می‌کند که فلاسفه علم همواره بعد از حادثه، وغلب بسیار پس از آن، وارد عمل می‌شوند.

نظریه در برنامه‌ریزی، مقاهمی یا چارچوب‌های نظری را عمده از علوم طبیعی و ام می‌گیرد. نظریه برنامه‌ریزی به فلسفه علم روی می‌آورد تا روش علمی «صحیح» را بیابد. به طور کلی، نظریه برنامه‌ریزی می‌کوشد با انگاره علم یکسان شود.

امروزه اخلاق هنجاری، متافیزیک و نظریه شناخت، سه حوزه عمده پژوهش در فلسفه هستند. آرمان‌های علمی برنامه‌ریزی همراه با این عقیده رایج که فقط علم شناخت معتبر به وجود می‌آورد، آن بخش از فلسفه را که به مطالعه نظریه شناخت و به ویژه نظریه علم یا آن چنان که اغلب فلسفه علم می‌گویند، تمايل دارد محدود کرده است. نظریه‌های فلسفه علم مورد توجه ما قدمت بیشتری از نظریه‌های برنامه‌ریزی دارند. پیدایش اشکال جدید فلسفه علم حدود ۵۰ سال پیش به دلیل تغییر و تحول در فیزیک و جایگزینی مکانیک نیوتونی با نسبیت اینشتین صورت گرفت.

نظریه در برنامه‌ریزی و نظریه برنامه‌ریزی امروزه «برنامه‌ریزی» چگونه تعریف می‌شود؟ چرا میان نظریه

با توسعه داشت سیبرنتیک در ارتباط بوده است. به گفته پیتر هال اگر سازواره‌های انسانی را نظام‌های در هم تنیده پیچیده‌ای تلقی کنیم، می‌توان آن‌ها را با نظام‌های کنترل در کامپیوتر مقایسه کرد، که در این صورت می‌توانند برای کنترل پیشرفت‌ها و اعمال اصلاحات مناسب به کار روند (Hall, 1974, 11). به همین ترتیب مانند سفر فضایی سرنشین‌دار، توسعه شهرها و مناطق می‌تواند با کامپیوتری کنترل شود که «اطلاعات درباره مسیر توسعه را در حوزه مشخصی دریافت می‌کند»، آن را با اهدافی که برنامه‌ریزان برای توسعه در طی چند سال آینده تدوین کرده‌اند ارتباط می‌دهد و بدین ترتیب با اصلاحات مناسب، شهر یا منطقه را دوباره «درمسیر» قرار می‌دهد (Ibid, 11). هال ادامه می‌دهد که این امر به دوری از ایده قدیمی ایجاد طرح و نقشه کلی (Blueprint) و به طرف ایده جدید «برنامه‌ریزی همچون رشتۀ پیوسته‌ای از کنترل‌ها... همراه با انباری برای مدل‌سازی یا شبیه‌سازی فرآیند توسعه»، کشیده شد (Ibid, 11-12). این تغییر را می‌توان پیشرفت به حساب آورد. البته پیشرفت هم هست چرا که از هر گونه تلاش برای فهم و تبیین فرآیندهایی که در واقعیت رخ می‌دهد، فاصله می‌گیرد. همچنین به این دلیل که تأکید را بر فرایند کنترل و شبیه سازی واقعیت قرار می‌دهد، تأکیدی که الزاماً به معنی تبیین واقعیت نیست.

فالودی (Faludi) در تأیید تفکیک میان نظریه برنامه‌ریزی و نظریه در برنامه‌ریزی بحث جالبی می‌کند:

«نظریه‌ای که مبنی بر آن سیاست پایه‌ریزی می‌شود ممکن است شیوه مناسی برای تخصیص فعالیت‌های مسکونی باشد. با این وجود سیاست‌های مبتنی بر آن‌ها گاهی به مشکلاتی برمی‌خورد، زیرا یک گروه محلی ممکن است در مقابل توسمه روستا شان ایستادگی کند. نتیجه‌ای که طراح مدل باید از این موضوع دریافت کند این است که ملاک عمل او که از ابتدا تعین شده بود بنی اعتماد بوده است و این که سیاست‌گذاران نماینده، واقعی مردم نیستند. این مسائل قطعاً به شکل فرآیند برنامه‌ریزی مربوط است، نه به محتوای سیاست‌های برنامه‌ریزی» (Faludi, 1973, a:3).

بدین ترتیب به این نتیجه می‌رسیم که شکل صحیح فرآیند برنامه‌ریزی قطعاً محتوای صحیح یا آنچه را که مسأله واقعی است تعیین می‌کند. سیاست مسکن بدون تحلیل وضعیت موجود، بدون توجه به خواسته‌های مردم و بدون توجه به خود مردم تحقق نمی‌یابد. به عقیده فالودی هر سیاست تنها در صورتی می‌تواند موفق باشد که با معیارهایی که فرآیند «صحیح» برنامه‌ریزی را تعیین می‌کند هماهنگ باشد. بواسطه این استدلال، برنامه‌ریز نه عین گرا (Objective) (آن طور که برخی نظریه‌پردازها دوست دارند برنامه‌ریز چنین باشد) و نه ذهن‌گرا (Subjective) است (آن طور که سایر نظریه‌پردازها ترجیح می‌دهند)، او هیچ چیز نیست. به گفته برشت (Brecht)، «کسی که فقط به خود مشغول است به هیچ چیز

تکنیک‌ها و روش‌هایی<sup>۲</sup> که سرچشمۀ روش کلی برنامه‌ریزی بودند و تغییر پارادایم را تسهیل کردند، عمدتاً بین سالهای ۱۹۳۸ و ۱۹۴۴ به وجود آمدند. تحول در کامپیوترها طی دهه ۱۹۵۰ و آثار نوربرت وینر (Norbert Wiener) به تغییر پارادایم کمک بزرگی کردند. در اوآخر دهه ۱۹۶۰ ایده رهیافت عمومی برنامه‌ریزی، پس از وقفه‌ای حدوداً بیست ساله، در اوایل دهه ۱۹۶۵ وارد حوزه برنامه‌ریزی شهری شد (Mann 1972). تا آن زمان، نظریه برنامه‌ریزی شهری مستقیماً با پدیده مربوط به خود مرتبط می‌شد. هسته مرکزی نظریه برنامه‌ریزی را عنصری از جامعه‌شناسی، اقتصاد، سیاست، روان‌شناسی و جغرافیا تشکیل می‌داد. بدین نحو، اگر چه می‌توان از نظریه برنامه‌ریزی (Theory of Planning) سخن گفت، ولی تنها می‌توانیم از نظریه‌ها در برنامه‌ریزی (Theories in Planning) سخن به میان آوریم.

تغییر نگرش از محتوا به رویه به خوبی در دو تعریف از برنامه‌ریزی به فاصله زمانی تقریباً ۶۵ سال بیان شده است. جان بارنز (John Burns) در سال ۱۹۰۹ در مقدمه «قانون مسکن و برنامه‌ریزی شهری» گفت:

«هدف این لایحه فرآهم ساختن شرایطی است که در آن بهداشت جسمانی، اصول اخلاقی، منش مردم و کل شرایط اجتماعی بهبود یابد. این لایحه طیف گسترده‌ای از مسائل مربوط به بهداشت زیست گاه‌ها، زیبایی خانه‌ها و دلپذیری و شکوهمندی شهر، و سلامت و پاکیزگی حرمۀ شهر را در برمی‌گیرد و امیدوار است به آن‌ها دست یابد» (Cullingworth, 1964).

در سال ۱۹۷۳ گروه کاری در مرکز مطالعات محیط‌زیست، برنامه‌ریزی را چنین تعریف کردند:

«منتظر ما از کاربرد بدون قید و شرط واژه «برنامه‌ریزی»، اصل سبک اطلاع‌رسانی به فرایند مدیریت یا حکومت است، که به موجب آن ویزگی‌های معین خواهد داشت. این فرایند، پیش‌بینانه، تحلیلی، هدفمند، نوآور، شفاف، پاسخگو، پیوندی، کارآمد و انتبهای خواهد بود» (مرکز مطالعات محیط‌زیست، ۱۹۷۳).

در تعریف اول، تغییر محتوا مدنظر است و ملاک، واقعیت یا انتبهای آن بایدیگار معین از واقعیت است. در تعریف دوم واقعیت یک فرآیند است. مشخصات برنامه‌ریزی خوب، با فرآیند ایده آل منطبق است. در این تعریف تأکید از تغییر واقعیت، به مدیریت واقعیت برآساس ضوابط معین تغییر کرده است.

نیاز به شکل تعیین یافته برنامه‌ریزی و نظریه برنامه‌ریزی - که به عقیده اکثر نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی، نظریه واقعی برنامه‌ریزی است - بر مبنای پیجیدگی فرآینده دنیای مدرن تبیین و توجیه شده است. تمایز میان دو نوع نظریه برنامه‌ریزی [یعنی تمایز میان نظریه برنامه‌ریزی و نظریه در برنامه‌ریزی]، با تمایز میان شکل و محتوا پیوند یافته است (Faludi, 1973, a:3).

شیوه‌های بهتر در تأمین این باز تولید دارای اهمیت است. بدین ترتیب بر سازمان دهی، روش و کنترل تأکید می‌گردد. این نکته در توسعه نظریه‌های راجع به سازمان دهی حوزه عمل برنامه‌ریزی و روابط آن با سایر حوزه‌های عمل در درون یا بیرون از بورکارسی معین، نظریه‌های راجع به روش‌های ایجاد «تفییر» یا به طور کلی «برنامه‌ریزی»، و نظریه‌های راجع به روش‌های کنترل، چیزی که (در این مورد، جامعه) شخص آن را درک نمی‌کند یا نمی‌خواهد درک کند، بدیهی است. هدف کلی، قراردادن جامعه «درمسیر» است. این نکته که این مسیر چیست، موضوع دیگری است.

## نظریه برنامه‌ریزی و فلسفه علم

قبل از بررسی نظریه‌های متعدد که به راسته میان نظریه برنامه‌ریزی و فلسفه علم می‌پردازند - که مورد توجه تحقیق حاضر است - در آغاز کار لازم است دلایل با هم آوردن این دو ایده را روشن سازیم. علاوه بر این باید روشن کرد که تحلیل مقایسه‌ای آن‌ها ناشی از نوعی «کشف اتفاقی» یک ساختار منطقی مشابه یا الگوی توسعه مشابه نیست. تشابهات میان نظریه برنامه‌ریزی و فلسفه علم را می‌توان درجهات گوناگون، ولی مرتبط با هم دنبال کرد. این تشابهات را می‌توان در آرزوهای برنامه‌ریزی برای علمی بودن، در اصول انتزاعی و آرمان‌هایی که برنامه‌ریزی، علم و فلسفه، حقانیت خود را در آن‌ها می‌جویند؛ در هدفی که آن‌ها در نظام اجتماعی خاصی در خدمت آن هستند، و سرانجام در روابط مادی‌ای که نظریه برنامه‌ریزی و فلسفه علم عمیقاً درگیر آن هستند، مشاهده کرد.

بهترین دلیل برای تحلیل مقایسه‌ای این ایده‌ها این است که تشابه تحول و ساختار آن‌ها در این واقعیت نهفته است که آن‌ها ریشه در روابط مادی یکسانی دارند. مارکس و انگلیس در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» (The German Ideology) صراحتاً این نکته را بادار می‌شوند. به اعتقاد آن‌ها «عقاید حاکم» چیزی جز بیان آرمانی روابط مادی مسلط، روابطی که به عنوان عقاید تلقی می‌شوند، نیست. بنابر این روابطی که طبقه‌ای را طبقه حاکم می‌سازد، عقاید آن را نیز عقاید حاکم می‌کند (Marx and Engles, 1970, 67). این نکته را در وارسی هر دو مجموعه‌ای از عقاید می‌توان به کار برد، بنابراین در تجزیه و تحلیل ما شرط لازم است، نه شرط کافی. یک مثال از چنین رابطه‌ای، این ادعاست که برنامه‌ریزی و علم درباره هر کلیت یکسان، رفتاری مشابه دارند. هانری لوفور (Henri Lefebvre) و دیوید هاروی (David Harvey) «شهرسازی» (Urbanism) را با «شناخت علمی» مقایسه کرده‌اند. آنان هر دو زمینه فوق را به عنوان ساختارهای

کار ندارد. او خدا یا برده هیچ چیز نیست» دل مشغولی بسیار زیاد به روش یا رویه انتزاعی موجب کنار گذاشتن مسائل واقعی می‌شود. مشخصه این نوع نظریه برنامه‌ریزی، روگردانی از نتایج برنامه‌ریزی به رویه و حبس آن در روش‌شناسی فعالیت برنامه‌ریزان بدون ملاحظه شرایط انسان‌های جامعه‌ای است که از آثار برنامه‌ریزی متأثر می‌شوند.<sup>۲</sup>

نظریه فوق این تصور را تقویت می‌کند که برنامه‌ریز عضوی از نخبگان بالا و موفق جامعه است. نتیجه منطقی این وضع، تأکید بر وجود دانشمند عین‌گرا و بی‌طرف یا برنامه‌ریز عین‌گرا و بی‌طرفی است که به نهفته‌های کاری که انجام می‌دهد، توجه ندارد. او وانمود می‌کند که در تمام موارد با مسائل جامعه صرف نظر از بخشی از جمعیت که با آنان سروکار دارد با بی‌طرفی برخورد می‌کند. تا چند سال پیش برای این که ثابت کنیم این ادعاهای افسانه است باید بحث‌های مفصلی می‌کردیم، اما امروزه حقیقتی آشکار شده است. باوجود این همه می‌دانیم که کارشناسانی از سراسر جهان (در شرق و غرب) که در «سازمان بین‌المللی تحلیل نظام‌های کاربردی» (International Institute for Applied Systems Analysis) در لاخنبرگ (Laxenburg) اتریش کار می‌کنند، هنگامی که می‌خواهند به حل مسائل جهان پردازند، ایدئولوژی خود را بیرون از اتفاق جلسه جا می‌گذارند. اگر چه مدت زیادی است که روشن شده است اندیشه «خبره‌همگانی» یک افسانه است، اما افسانه وجود «روش»‌ی با اعتبار جهانی هنوز به قوت خود باقیست، صرف نظر از اینکه این افسانه چه شکلی به خود می‌گیرد.

چندین راه برای فهم اهمیت تمایز میان نظریه در برنامه‌ریزی و نظریه برنامه‌ریزی وجود دارد. یکی از این راه‌ها، بررسی مواضع گوناگون برنامه‌ریزان درباره مسئله ارزش‌ها و قضاؤت‌های ارزشی است. تمایز مورد نظر در واقع می‌تواند صرفاً پیامد جانبی تلاش برای اجتناب از رویارویی مستقیم با این مسئله ویژه تلقی گردد؛ یا این‌که، این تمایز را می‌توان مظہر رشته‌ای تلقی کرد که در حال رکود است. چنین رشته‌یا علمی خود را مشغول روش‌ها و رویه‌هایش می‌کند و آن‌ها را تا حد نظریه ارتقا می‌دهد. هنگامی که پدیده‌های مربوط به این علم در محقق فرو روند یا اهمیت خود را از دست دهند، رکود به وجود می‌آید. علاقه‌مندان (مانند نگرانی از رفاه فردی یا خود آگاهی کاذب برخاسته از ایدئولوژی مسلط زمان) نیز ممکن است مانع بیان آزادانه مختصصان آن رشته یا علم یا مانع بررسی عمیق آن بخش از واقعیت مربوط به آنان شود.

توجیه دیگر تمایز میان نظریه در برنامه‌ریزی و نظریه برنامه‌ریزی در صورت پذیرش این نکته است که برنامه‌ریزی را فعالیتی معمولی به تسهیل استمرار روابط مادی مسلط (باز تولید روابط تولید) تعریف کنیم. در اینجا نظریه برنامه‌ریزی به دلیل اینه

«مستقل» (Autonomous) واقعی در کلیت روابط اجتماعی تلقی می‌کرددند. هاروی استدلال کرده است که:  
هر دو ساختارهای تمایز با پویایی و پیوه خود دارند. هر دو می‌توانند ساختار بنیان اقتصادی راگاهی به طور اساسی دگرگون سازند. باوجود این در نهم آن‌ها به این نکته باید توجه داشت که نیروها و تأثیرات ناشی از بنیان اقتصادی، آن‌ها را تحت قرار قرار می‌دهند و به آن‌ها جهت می‌دهند و درنهایت باید آن‌ها را با تولید و باز تولید مستقیم مادی ارتباط داد» (Harvey, 1973).

دلیل دوم برای انجام تحلیل مقایسه‌ای به این نکته بر می‌گردد که برنامه‌ریزی می‌کوشد هویت علمی به خود نگیرد. مطابق دیدگاه نظریه پردازان مختلف، برنامه‌ریزی، «شیوه خاص تصمیم‌گیری و عمل» (Webber, 1973:44)، «کاربرد روش علمی... سیاستگذاری» (Faludi; 1973, a:1) و «استفاده از شناخت علمی به منظور حل مشکلات و رسیدن به اهداف نظام اجتماعی» (Alden and Morgan, 1974, 2) است. برنامه‌ریزی می‌خواهد علم باشد و قواعد حاکم بر فعالیت علمی را به کار گیرد و تمام اصول مقبول جامعه علمی را پاس دارد. بنابراین برنامه‌ریزی و علم برای توجیه خود در پی اصول انتزاعی و کلی مشابهی هستند که خود آن‌ها با روابط مادی ارتباط می‌باشد، به عویشه «عقلانیت» (Rationality) و نتیجه منطقی آن، یعنی، «عینیت» (Objectivity). برنامه‌ریزی نه تنها سعی بر علمی بودن دارد، بلکه الهام و توجیه خود را در علم - فعلیتی والامقام به واسطه آزادی از ارزش‌ها - و فلسفه علم می‌جوید. فلسفه به طور کلی و فلسفه علم به طور خاص، دیدگاهی والاپر و انتزاعی‌تر از جهان ارائه می‌دهند که علی‌الظاهر فارغ از روابط مادی است و بنابراین قلمرو «مطمئنی» است که علم و برنامه‌ریزی در صورت نیاز به حقانیت خود می‌توانند به آن‌ها رجوع نمایند.

الهام گرفتن برنامه‌ریزی از علم معمولاً به کمک اقتباس مفاهیم و اغلب کل چارچوب‌های نظری علوم طبیعی - ذکر محکم عینیت - صورت می‌گیرد. نظریه برنامه‌ریزی به منظور یافتن روش علمی «صحیح» به فلسفه علم رجوع می‌کند. این رجوع چندین جنبه دارد. یکی از کارکردهای برنامه‌ریزی کسب دانش «علمی» است. بنابراین برنامه‌ریزی به طور ضمنی یا صریح ملزم به پذیرش اصول معرفت‌شناسی مشخصی است. برنامه‌ریزی در فرایند تنظیم طرح (یا تنظیم مجموعه تصمیمات، اقدامات وغیره) از فرایند تنظیم نظریه تقليد می‌کند. در تعیین اینکه آیا طرحی در شرایط خاص طرح «درستی» است یا نه، برنامه‌ریزی سعی دارد از ملاک‌هایی استفاده کند که در فلسفه علم به منظور تعیین صحت و سقم نظریه علمی به کار می‌رود. سرانجام، نظریه برنامه‌ریزی به هنگام رویارویی با مسأله انتخاب بین طرح‌های بدیل، رهیافت‌های متعددی را مورد توجه قرار می‌دهد که در گرینش از بین نظریه‌های رقیب به کار می‌رود.

## فرض‌ها و روش تحلیل

تا اینجا تمایز میان نظریه برنامه‌ریزی و نظریه در برنامه‌ریزی راسورده بحث قرار دادیم و دلایلی که ما را به بررسی نظریه برنامه‌ریزی همراه با فلسفه علم هدایت می‌کند مطرح کردیم. در اینجا مناسب است مسیری که این بررسی در جهت نیل به اهداف خود در پیش دارد و مشکلاتی که در این روند با آن مواجه است، به طور اجمالی بررسی گردد.

مسأله‌ای که در ابتدای هر تحلیل مطرح می‌گردد به میانی دسته‌بندی نظریه‌های مورد آزمون مربوط می‌شود. در شکل ایده‌آل،

کشمکش و اختلاف رابطه‌ای مستقیم دارد. یک مثال از چنین دوگانگی‌های نادرست را در بررسی پل سامuelson (Paul Samuelson) راجع به دامنه نظامهای اقتصادی ممکن، می‌توان دید. در یک طرف انتهای این دامنه «ازادگذاری کامل» (Complete Laissez-Faire) و طرف دیگر آن «دیکتاتوری خودکامه تولید» قرار دارد. نوام چامسکی (Noam Chomsky) خاطرنشان می‌سازد که «اگر چه می‌توانیم نظامهای اقتصادی متعددی را در این درجه‌بندی قرار دهیم، ولی ابعاد دیگری وجود دارند که اضداد قطبی سامuelson در یک طرف انتهای دامنه آن‌ها قرار می‌گیرند: به عنوان مثال طیفی که کنترل کامل دموکراتیک تولید در یک قطب آن و کنترل استبدادی، خواه توسط سرمایه دولتی یا باختن خصوصی، در فقط دیگر آن قرار دارد» (Chomsky, 1972:53).

توضیح منشأ ایدنولوژیکی این تعارضات یا دوگانگی‌ها کار آسانی نیست. در بیشتر اوقات نظام پیجیده‌ای از اندیشه‌ها را می‌توان به گونه‌ای دستکاری کرد تا در خدمت هر یک از اهداف متعدد سیاسی و اجتماعی قرار گیرد (Wallerstein, 1974). بنابراین اتخاذ و ترویج برخی دیدگاه‌های نظری ممکن است صرفاً ناشی از انتخاب خصدازی‌هایی باشد که به نظر می‌رسد با اندیشه‌های مخالف خود در ارتباط هستند.<sup>5</sup>

اگر به میزان تغییرات اساسی نظریه برنامه‌ریزی طی حدود بیست سال گذشته توجه کنیم، دشواری‌های تمایز میان نظریه‌های برنامه‌ریزی روشن تر می‌شوند. این تغییرات سریع را به شیوه‌های مختلف می‌توان تفسیر کرد. آن‌ها رامی‌توان نشانه فعل بودی، پیشرفت سریع، بهبودی مداوم نظریه‌های قدیمی‌تر یا بهترشدن «پارادایم‌ها» دانست. همچنین می‌توان سلسله تلاش‌های ناگزیری در توجیه نظامی بحران‌زده با نظریه‌هایی که به محض شکل گرفتن، بی‌اعتبار می‌شوند تلقی کرد. یا می‌توان آن‌ها را براساس تغییر سریع شرایط تبیین کرد. نظریه‌هایی که چنین شرایطی را تبیین می‌کنند، مسلماً همان وضعیت را خواهند یافت.<sup>6</sup> تبیین شرایطی که سریعاً تغییر می‌یابند افزونگی نظریه‌ها را حتمی می‌سازد و نظریه بزرگان را از هر گونه تغییر میرا می‌سازد. اما چنین به نظر می‌رسد که آنان به دلیل تبیین‌های ساختگی روابط اجتماعی مفسر هستند.

به دلیل این دشواری‌ها، تمایزات و طبقه‌بندی‌ها را فقط در شرایط گسترده‌ای می‌توان مشخص کرد. نظریه‌های مدنظر ما در سه مقوله عمدۀ طبقه‌بندی می‌شوند، ایده‌آلیست خردگرا (Rational Idealist)، ایده‌آلیست خردگریز (Irrational Idealist) و ماتریالیست. این مقوله‌ها بردو تضاد استوار هستند، یعنی خردگرایی در مقابل خردگریز و ایده‌آلیسم در مقابل ماتریالیسم. براساس ایده‌آلیسم:

چنین طبقه‌بندی‌ای حاصل تحلیل است و نه نقطه شروع آن. در عین حال، شروع تحلیل بدون طبقه‌بندی مشکل است. دشواری‌های این مسئله بسیار است. برخی تمایزات یا «تعارضات» میان مفاهیم، جهان‌بینی‌ها یا نظریه‌ها غالباً آن چیز نیست که به نظر می‌رسد. طرح آن‌ها، آگاهانه باشد یا خیر، باعث می‌شود توجه از سایر تعارضات با موضوعات کلی دور شود. تفاوت‌های ناچیز مورد تاکید قرار می‌گیرند و مشابهت‌های زیاد بی ارزش می‌گردند. اغلب این طور است که مقدار آنرا که درباره موضوعی خلق می‌شود رابطه‌ای معکوس با دوری از افکار عمومی دارد، اما با «امنیت» موضوع از نظر

«غالمی که در دسترس شناخت است عنین واقعیت حقیقی نیست، آن عالم ساخته ذهن و در تبعید به نوعی وهم و تغییر تنزل می‌باشد. این تغییر فقط از این نظر را تغییرات شاعرانه تفاوت دارد که طبق ملاک‌های مطابق شناخت نده است که ما در فضای خود در شهاب به آدم نکیه می‌کنیم»  
(Ajudkiewicz, 1973, 21)

بی تردید تفاوت‌های چشمگیری میان نظریه‌های یاد شده وجود دارد، با وجود این می‌توان گفت همه آن‌ها یک گروه را تشکیل می‌دهند. یکی از وجود مشترک این نظریه‌ها آن است که ادعا می‌کنند می‌توانند به طریقی، ملاک‌هایی عینی برای گزینش نظریه‌ها یا طرح‌ها و همچنین قواعدی برای عمل دانشمندان یا برنامه‌ریزان فراهم کنند. مخالفین مدعی‌اند که آن نظریه‌ها، برخلاف ادعایشان، نمی‌توانند جنین ملاک‌هایی تعیین کنند.

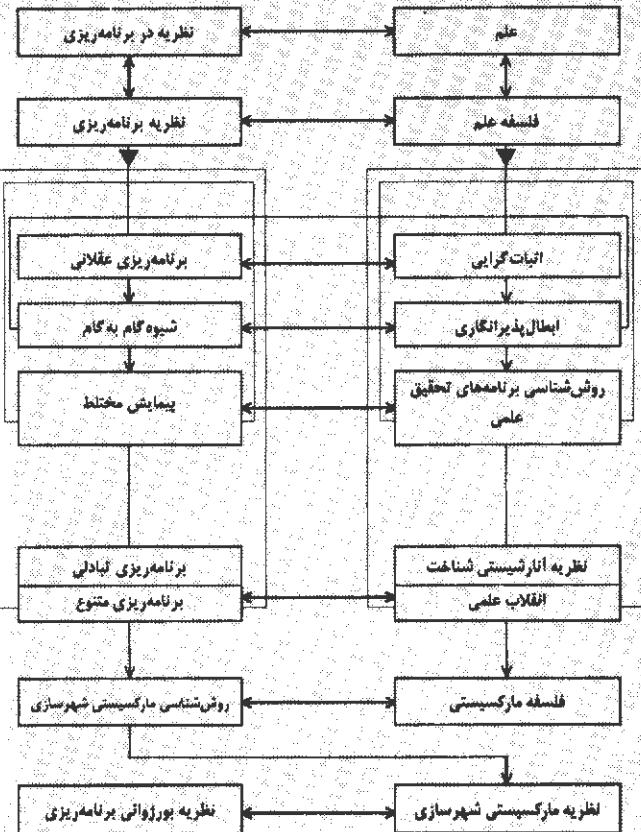
گروه دوم نظریه‌ها (ایده‌آلیست خردگریز) به توسعه منطقی نظریه‌های پیشین پرداخته‌اند و سعی کرده‌اند از چنگ عقلانیت و عینیت رهایی بایند. بنابراین نظریه‌پردازان با تأکید بر ذهنیت و انسانیت، کمتر سراغ ملاک‌های «عینی» و «عقلانی» می‌روند؛ یاماً گویند چون نمی‌توان ملاک‌ها را تعریف کرد پس هر ملاک، هم ارزش با ملاک دیگر است. در زمینه برنامه‌ریزی ممکن است به این نظریه برناوری (Theory of Transactive Planning) به عنوان نماینده نظریه‌هایی است که اصطلاحاً «انسان‌گرایانه جدید» نامیده می‌شوند. در فلسفه علم بررسی نظریه «آزارشیستی» شناخت حائز اهمیت است. مضاف بر این، در میان این مجموعه نظریه‌ها، نظریه «ساختار انقلاب‌های علمی» نیز می‌باشد مورد توجه قرار گیرد. این نظریه میان ایده‌آلیسم و ماتریالیسم در نوسان است و بل ارتباط با گروه بعدی نظریه‌ها را فراهم می‌سازد.

در گروه سوم نظریه‌ها (ماتریالیست) معضلات فراوری رهیافت‌های پیشین سفرقرار است. زیرا مسائل متفاوتی مطرح می‌شوند، نه این که این نظریه‌ها بخواهند به مسائل قلیل، باسخ‌های متفاوتی بدهند. نظریه ماتریالیستی برنامه‌ریزی فقط ممکن است از نظریه در برنامه‌ریزی یعنی از فهم واقعیت سرچشمه گیرد. در این زمینه بررسی فلسفه و معرفت‌شناسی مارکیستی و تدوین روشنی برای فهم پدیده‌های شهری براساس آن ضروری است.

برای یافتن بهترین رهیافت در نظریه برنامه‌ریزی، فلسفه علم می‌تواند همچون فیلتری باشد که از طریق آن نظریه‌های برنامه‌ریزی مختلف روشی می‌شوند. براین اساس می‌توان هر نظریه برنامه‌ریزی را در کنار نظریه‌ای در فلسفه علم قرار داد. بدین ترتیب می‌توانیم تشابه ساختاری یا فرض‌های مشترک بین نظریه‌ها را تعیین کنیم. این تحلیل مقایسه‌ای تفاوتات درونی نظریه‌ها را آشکار می‌کند و تعیین می‌کند آن‌ها چه قدر به اهداف خود رسیده‌اند. به ویژه در مواردی که بیوند میان نظریه برنامه‌ریزی و فلسفه علم صراحتاً مشخص شده‌است، باید دریابیم که آیا این ارتباط معتبر است و نیز بینیم که آیا انتقادات علیه یک نظریه در مورد نظریه متناظر آن هم به کار می‌رود. سرانجام می‌توان نشان داد که گذراز

برخلاف ایده‌آلیسم، ماتریالیسم نظریه هستی واقعی عینی (Objects) را مورد توجه قرار می‌دهد. «از لحاظ شناختی... ماتریالیست بر این باور است که تجربه را نمی‌توان به تولید واقعیت از طریق ذهن تقلیل داد» (Timpanaro, 1974, 1). «خردگرایی» در مقابل خردگریزی، طرفدار شناخت عقلانی است؛ در مقابل شناختی که از نیروهای فراتطبیعی حاصل می‌شود طرفدار شناختی است که به طور طبیعی به دست می‌آید؛ در مقابل احساس، طرفدار عقل است (Ajudkiewicz, 1973, 45). این تقابل‌ها بسیار کلی هستند و فقط می‌توانند به عنوان نشانه‌ای از مواضع نظریه‌پردازان گوناگون به کار روند. برای مثال خردگرایان ممکن است به راحتی بر چسب خردگریزی به نظریه‌ای بزنند، نه به این دلیل که آن نظریه به احساسات یا نیروهای فراتطبیعی متصل می‌شود، بلکه فقط به این خاطر که به طور عقلانی می‌کوشد عناصری را که خارج از حوزه مستحسن تحقیق تلقی می‌شوند در قلمرو علمی کاملاً تعریف شده‌ای وارد کند. بنابراین نظریه‌ای که بر چسب غیر عقلانی خورده است، ممکن است بسیار عقلانی‌تر از حریفانی که گفته می‌شود عقلانی هستند، باشد. همچنین نظریه‌ای که به دلیل نوعی پیوند با مارکیسم به نظریه‌ای «ماتریالیستی» معروف شده است ممکن است به اندازه نظریه‌های مخالف خود یعنی نظریه‌های به اصطلاح «بورزوایی»، ایده‌آلیست باشد.

تحت مقوله نخست (ایده‌آلیست خردگر) سه دسته نظریه بررسی می‌شوند. تمايز میان سه رهیافت در نظریه برنامه‌ریزی موسوم بوده است. این سه رهیافت عبارتند از: برنامه‌ریزی جامع عقلانی (Rational Comprehensive Planning)، شیوه گام به گام (Disjointed Incrementalism) و ذرمقابل نظریه اول، و ترکیب آن دو یعنی پیمایش مختلط (Mixed-Scanning). (ثبتات باوری) (Verificationism)، (ابطال پذیرانگاری) (Falsificationism) و «روش شناسی برنامه‌های تحقیق علمی» (Methodology of Scientific Research Programs) را می‌توان معادل آن نظریه‌ها در فلسفه علم دانست. برنامه‌ریزی جامع عقلانی، علیرغم ارتباط آشکار با نظام قیاسی، عملاً با «ثبتات‌گرایی» - دیدگاهی که با استقراء سروکار دارد - مرتبط است. بین شیوه گام به گام گستته و ابطال پذیرانگاری، بیوندها و همچنین، ناسارگاری‌ها و تناقضاتی وجود دارد. سرانجام پیمایش مختلط و روش شناسی برنامه‌های تحقیقی، شیاهت‌های



### یادداشت‌ها

۱- یکی از قهرمانان سالخورده اشعار هومر که به خاطر اندیشه‌های حکیمانه‌اش شهرت یافته است (توضیح و براستار به نقل از American Heritage).  
 ۲- این تکنیک‌ها و روش‌ها شامل: تحقیق عملیات، نظریه بازی، تحلیل نظام‌ها، استفاده‌گسترده از کامپیوتر، نظریه اطلاعات و سیستم‌های انتگرال است.

۳- این بحث بمناسبت بر بحث مشابه اما کلی از است که تیمپانارو (Timpanaro) بیان می‌کند او معتقد است که اگر فلسفه خود را به روش شناسی فعالیت دانشمند محدود سازد، به ورطه ایده‌ایسم می‌افتد، چراکه در این صورت فلسفه مدعی خواهد بود که تنها یک واقعیت وجود دارد، این واقعیت، طبیعت نیست بلکه انسان محقق طبیعت و سازنده علم است.

۴- جان لازی (John Losee) چهاردهم‌گاه را در باب آنچه که فلسفه علم است یا باید باشد شناسایی کرده است. به نظر او فلسفه علم می‌تواند در قالب تعاریف زیر مشخص گردد:

الف) «تفییم جهان بینی‌هایی که سازگار با نظریه‌های علمی می‌باشد و به نوعی مبتنی بر این‌ها است».

ب) «تشرییح یعنی فرض‌ها و تنبیلات دانشمندان».

ج) «رنسته‌ای که در آن مفاهیم و نظریه‌های علوم تجزیه، تحلیل و روش می‌شوند».  
 د) «معیارشناصی نظم ثانوی» (Second order criteriology).

بر طبق نظر جان لازی، دیدگاه دوم تقابل دارد که فلسفه علم را مانند جامعه‌شناسی بداند. دیدگاه چهارم، یعنی دیدگاهی که لازی آن را می‌پندرد، امروزه فلسفه علم را دقیق تر توصیف می‌کند. لازی می‌نویسد بر طبق این دیدگاه فلسفه علم در جستجوی پاسخ‌هایی برای پرسش‌های زیر است:

یک مجموعه نظریه به نظریه‌های دیگر می‌بین پیشرفت منطقی است (به این معنا که یک نظریه بر ناقص نظریه پیشین چیره می‌شود). این پیشرفت منطقی غالباً منطبق با توسعه تاریخی نظریه‌های مختلف است. البته این امر بدین معنی نیست که نظریه‌ها نمی‌توانند هم‌زمان در موقعیت اقتصادی - اجتماعی معینی وجود داشته باشند. شکل تحلیل فوق مربوط به نظریه‌هایی است که در مقوله نظریه‌های «ایده‌آلیست خردگر» و «ایده‌آلیست خردگریز» قرار می‌گیرند. پس از انجام این تحلیل می‌توان نامربوط بودن پرسش آغازی را دریافت، یعنی این پرسش که «بهترین» ماتریالیسم و وضعیت برنامه‌ریزی کدام است؟ در مقوله بعدی، یعنی «ماتریالیسم» و «فلسفه علم» را مقایسه کنیم. زیرا «نظریه برنامه‌ریزی» ماتریالیستی یا مارکسیستی - اگر مارکسیسم را نماینده نظریه‌های ماتریالیستی بدانیم - نمی‌تواند انتزاعی باشد. فرایند آن به محتوا بستگی دارد. بنابراین آن را فقط می‌توان روش فهم و تغییر واقعیت دانست. دشواری‌های معرفی روش مارکسیستی زمانی آشکار می‌گردد که توجه کنیم تلاش برای ساختن روش مارکسیستی - زیوا مارکس رساله‌ای معرفت شناسانه نوشت - عموماً به شباهت‌های گوناگون با روش‌های غیرمارکسیستی و اغلب به یکی دانستن روش مارکسیستی با آن‌ها می‌رسد. آن روش‌ها عنصری ایده‌آلیستی را در بردارند، به این معنا که دریی وحدت واقعیت از طریق تدوین یک روش بین‌رشته‌ای هستند. بر عکس، ماتریالیسم به طور کلی و مارکسیسم به طور ویژه چنین وحدتی را از طریق فهم عینی روابط موجود در واقعیت جستجو می‌کنند.

روشن است که کل بررسی حاضر [یعنی کل کتاب] دچار تناقض است. زیرا نتایجی که دست یافته‌ایم روش تحلیل بررسی را نقض می‌کنند. ما به این نتیجه رسیده‌ایم که «نظریه برنامه‌ریزی» زمانی اعتبار خواهد داشت که از طریق «نظریه در برنامه‌ریزی» یعنی از طریق تحلیل شرایط مادی زندگی به آن بررسیم. همچنین ارزیابی رهیافت‌های رقیب زمانی مؤثر خواهد بود که برمبنای تحلیل مادی صورت گیرد. اما روش تحلیلی که از طریق آن این نتایج به دست آمده‌اند، اساساً غیرماتریالیستی هستند. از یک طرف این ناشی از ضعف تحلیل است، زیرا برخی از روابط با اهمیت در آن نادیده گرفته شده‌اند. از طرف دیگر این موضوع، امتیاز قلمداد می‌شود. تلاش شده است تا آنجا که ممکن است این تحلیل با قواعد نظریه‌های «ایده‌آلیستی» سازگار باشد. نتیجه این بوده است که نه تنها با یافتن یک رهیافت قابل قبول نمی‌توان درون این جارجوب باقی ماند، بلکه می‌باشد به سوی «ماتریالیسم» و درک اهمیت چنین تحلیل گام برداشت.

در پایان، ساختار کل بررسی در تصویر زیر نشان داده شده است.

- Chomsky,N,(1972), Problems of knowledge and Freedom. Glasgow.: collins.
- Churchmann.C.W, (1968), The Systems Approach. New York: Delacorse Press.
- Culling Worth, J.B. (1964), Town and Country Planning in England and Wale London: Allen Svnwin.
- Dobb, M. (1972), The Trend of Modern Economics.
- Dror, Y. The Planning Process: A Fact Desing , In A, Faludi (ed) (1973) Reader in Planning Theory, Oxford.
- Faludi A. (ed.), (1973a), A reader in planning theory. Oxford: Pergamon.
- Finley. M.I. (1977), The World of Odysseus Lon don :Chatto & Windus.
- Friend,J.k. and Jessop W,N(1969), Local Govermental and stratgic, London :Tavistock Publications.
- Hall,P.(1974), Urban and Regional planning. Harmondsworth Penguin Books.
- Hampson, N. (1976), The Enlightenmen. Harmondsworth penguin Books.
- Harvey D.(1973), Social Justice and the city, london, Edward Arnold.
- Hightower, H.G (1969), Planning Theory is Contem Porary Professional, Education, Journal of American Institutre of Planner, Vol,35. No,5.
- Kalba, K. (1974), Postindustrial planning, A Review forward Journal of American Institute of Planners may.
- Losee, J. (1972), A Historical Introduction to the philosophy of science Landon: Oxford University press.
- Mann ,L.D(1972), Social Seinces Advances and planning Application 1900-1965. Journal of American Institute of Planners. November.
- Marx, K.and Engels .F(1970), The German Ideology. london Lawernce & Wishant.
- Timpanar, S. (1974), Considerations on Materialism, New Left Review 85.
- Wallerstein, I. (1974) The Modern World System, New york .Academic press.
- Webber, M.M (1973) Planning in an Environment of chang in J.B.Cullingworth (ed) Problems an Urban Society. london Allen & Unwin.

- ۱) چه ویژگی هایی، تحقیق علمی را از سایر انواع تحقیق متمایز می کند؟  
 ۲) دانشمندان در تحقیق و بررسی طبیعت چه رویه هایی را باید در پیش گیرند؟  
 ۳) برای آنکه تبیین علمی صحیح باشد، چه شروطی باید داشته باشد؟  
 ۴) منزلت شناختی اصول و قوانین علمی چیست؟ (Losee,1972,1-2)  
 در حال حاضر عمدتاً دو پرسشن اول هستند که ذهن فلسفه اف علم را به خود مشغول کرده است.  
 ۵- ولتر (voltaire)، این نکته را، هرچند به شیوه هجوامیز، قویاً خاطر نشان می سازد. او نویسد:  
 «دکارت (Descartes)، در اثار ادبی اش، ادعای کرده است که ما قبل از اینکه بستان دایه مان را بشناسیم، اندیشه های متافیزیکی داشته ایم؛ یک قوه الهی این حکم را ممنوع کرد، نه بدین خاطر که غلط بود، بلکه از این جهت که جدید بود، سپس این مفهاله را ادامه داد، چون جان لاک (Locke)، فلسفه انگلیسی، آن را نفی کرده بود، و انگلیسی ها همچا اشتباه می کنند» (Hampson,1976,99).  
 مارین مرسن (Marin Mersenne)، در قرن هفدهم، به انسان اندیشه های علمی آن دوره را که ظاهرآ در تعارض باشدیشه های کلیسا بودند، می پذیرد تا از مذهب کاتولیک در مقابل طالع بین ها، کیمیاگران و به طور کلی حامیان علوم غیره (Occult sciences) دفاع کند. (Hampson,1976,30).  
 ۶- به خصوص نظریه های دانیل بل (Daniel Bell) نمونه های خوبی از «تفییر سریع شرایط» تبیین هستند. کلبا (Kalba) در بررسی جدید ترین کتاب او می نویسد که:  
 «...کتاب «ظهور جامعه ما بعد - صنعتی» (1973)... برای بار دوم قربانی زمان بندی بسیار موقع ناشرش شده بود. انتشار کتاب او یعنی «جایان ایدئولوژی (1960)» مصادف با تضاد های ایدئولوژیکی و اجتماعی دهه ۱۹۶۰ بود. حالا کتاب «ظهور جامعه ما بعد - صنعتی» در زمانی انتشار می یابد که اقتصاد با فوت و فن به دنبال کاهش هزینه هاست (Kalba,1974,147).  
 ۷- خودگرایی در اینجا به معنای ضد خردگریزی است و نباید با امثال مقول یا امثال پیش از تجربه ای که مقابله تجربه گرایی است، اشتباه شود.

برخی از منابع

- Ajdukiewicz, K .(1973), Problems and Theories of Philosophy. Cambridge University Press .First Published in Poland (1949).
- Alden, Jand Morgan, R.(1974), Regional planning: A Comprehensive Leighton Buzzard : Leonard Hill.
- Center For Envir on mental Studies Working Group (1973) Education in planning. In D.Diamond and J.B McLoughlin (eds), progress in planning Oxford Pergamon.
- Chudwick, G.(1971), A Systems view of planning Oxford Pergamon.